معارفى از قرآن

على محيطى

اشاره:

در مبحث پيشين، هفت نكته از معارف قرآنى مطرح شد. اينك ادامه موضوع را پى مى گيريم.

نكته هشتم: از خداپرستى تا گوساله پرستى (سوره بقره، آيات 40 تا 96)

(يا بَنى إسرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِى الَّتى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيّاىَ فَارْهَبُونَ ...)

«اى فرزندان اسرائيل، نعمتهايى را كه به شما عنايت كردم، به ياد آوريد و به پيمانى كه با من بسته ايد وفا كنيد تا من نيز به پيمان شما وفا كنم، و تنها از من بترسيد ... و شما با گوساله پرستى به خود ستم كرديد.»

در اين آيات از سوره بقره، ماجراى سقوط بنى اسرائيل از اوج خداپرستى به حضيض گوساله پرستى بيان شده است. خدا از آنها مى خواهد:

1ـ هميشه نعمتهاى الهى را به ياد داشته باشند (آيه 40);

2ـ به عهد و پيمانشان مبنى بر توحيد و نيكى به والدين، و محبت به يتيمان و بينوايان وفادار باشند و از قتل و خونريزى پرهيز كنند (آيات 40 و 83);

3ـ نماز را به پاى دارند و زكات بدهند (آيه 43);

4ـ در مشكلات، از نماز و روزه كمك بگيرند (آيه 45);

5ـ از قيامت و مكافات عملشان بترسند (آيه 48);

6ـ از التقاط پرهيز كنند (آيه 42);

7ـ خود، به آنچه مى گويند عمل كنند (آيه 44);

8ـ از گوساله پرستى پرهيز و از آن توبه نمايند (آيه 51);

9ـ از بهانه هاى بنى اسرائيلى دست بردارند (آيه 55);

10ـ از نژادپرستى اجتناب كنند (آيه 80).

بيان قصه هاى قرآن، براى پند گرفتن از آنهاست.

اى برادر قصه چون پيمانه اى ست

معنى اندر وى مثال دانه اى ست

دانه معنى بگيرد مرد عقل

ننگرد پيمانه را گر گشت نقل[1]

نكته نهم: قلب، پايگاه قرآن (سوره بقره، آيه 97)

(قُلْ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجَبْرئيل فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللّهِ)

«اى پيامبر، بگو كسى كه دشمن جبرئيل باشد، در حقيقت دشمن خداست; چرا كه او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل كرده است.»

نزول قرآن بر قلب مقدس پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ است. منظور از قلب، عضو صنوبرى شكل كه در قسمت چپ قفسه سينه انسانى است و گردش خون را به عهده دارد، نيست; بلكه منظور از قلب، روح مقدس پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ است.

مراد، مرتبه نازل و پايين روح است كه با بدن ارتباط داشته،[2] كار فهميدن و ادراك را به عهده دارد كه به آن نفس ناطقه انسانى مى گويند. مرحوم علامه طباطبايى ـ رحمة الله عليه ـ در اين باره مى فرمايند:

«منظور از قلب كه قرآن بر آن نازل مى شود و ادراك و شعور منتسب به اوست، همان نفس ناطقه انسانى است; چه اين كه اين مطلب از آياتى چند از قرآن به دست مى آيد; مثلاً بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ; يعنى روح به حنجره مى رسد (سوره احزاب، آيه 10)، يا فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبْهُ; يعنى نفس او گنهكار است (سوره بقره، آيه 83) و معنا ندارد كه گناه به قلب كه كار گردش خون را عهده دار است نسبت داده شود.»[3]

پر واضح است كه به همراه نزول قرآن بر قلب مقدس پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ جبرئيل نيز بر آن حضرت نازل مى شد.

پرسش: نزول جبرئيل بر پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ چگونه بوده است؟ آيا هميشه بر قلب مقدس آن حضرت نازل مى شده يا به صورتهاى ديگر نيز بوده است؟

پاسخ: نزول جبرئيل بر وجود مقدس پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به چند صورت بوده است؟

1ـ گاهى به صورت انسان (دحيه كلبى كه برادر رضاعى آن حضرت بوده) بر پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نازل مى شده، به طورى كه وقتى كسى وارد مسجد مى شد، مى ديد پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ با برادرشان دحيه كلبى نشسته، در حالى كه در حقيقت جبرئيل بوده است.

مرحوم علامه مجلسى از ابن عباس نقل مى كند حضرت على ـ عليه السلام ـ دوست داشت هر روز صبح، اولين كسى باشد كه به ديدار پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نائل مى شود. روزى وارد خانه پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ شد و ديد پيامبر اكرم خوابيده و سرش بر بالين برادرش دحيه كلبى است. حضرت على ـ عليه السلام ـ به دحيه كلبى سلام كرد و پرسيد: «حال پيامبر اكرم چگونه است؟»

دحيه پاسخ داد: «اى برادر رسول خدا، حال آن حضرت خوب است.»

حضرت على ـ عليه السلام ـ فرمود: «خداوند به تو جزاى خير دهد.» دحيه گفت:

«من تو را دوست دارم و برايت هديه اى دارم، تو اميرالمؤمنين و آقاى بهشتيان هستى ... تو و شيعيانت با پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و طرفدارانش به بهشت مى رويد، و هر كس تو را دوست داشته باشد رستگار شده، هر كس با تو دشمن باشد زيانكار است ... و شفاعت پيامبر به آنها نمى رسد.»

پس از آن دحيه كلبى به حضرت على ـ عليه السلام ـ گفت: «يا على، نزديك بيا.» وقتى حضرت على ـ عليه السلام ـ نزديك رفت، سر مقدس پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ را در دامن حضرت على ـ عليه السلام ـ نهاد. در اين حال پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ از خواب بيدار شد و فرمود: «اين صحبت و همهمه چه بود؟!»

حضرت على ـ عليه السلام ـ جريان را براى پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ توضيح داد. پيامبر فرمود:

«او در حقيقت دحيه كلبى نبود; بلكه جبرئيل بود و تو را با آن نامى كه خداوند نامگذارى كرده است صدا زد و هم اوست كه محبت تو را در دل مؤمنان قرار مى دهد.»[4]

2ـ برخى اوقات جبرئيل، به صورت مثالى يا نيمه مجرد بر قلب يا روح مقدس پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نازل مى شد كه در اين صورت كسانى كه گرد آن حضرت بودند، او را نمى ديدند; چون به صورت و شكل مادى نبود.

بارها اتفاق مى افتاد كه پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در جمع اصحاب بودند و مى فرمودند كه هم اكنون جبرئيل نازل شد و فلان مطلب را به من خبر داد، كه از آن به تمثّل تعبير مى شود.[5]

عثمان بن مظعون مى گويد كه در محضر رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ بودم. آن حضرت برايم سخن مى گفت. ناگهان ديدم، گويا به طرفى خيره شد ...

پرسيدم: اى رسول خدا اين چه حالتى است؟ فرمود: «جبرئيل الآن در اينجاست و من متوجه او بودم.»[6]

3ـ بعضى اوقات، جبرئيل به صورت اصلى اش بر آن حضرت نازل مى شد. حضرت على ـ عليه السلام ـ مى فرمايد: «جبرئيل دو بار بر پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به صورت اصلى اش نازل شد.»[7]

در بعضى از روايات، آمده است كه از بين همه پيامبران، تنها پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ دو بار جبرئيل را به صورت اصلى اش ديده است: يك بار در آسمان و شب معراج و يك بار هم در زمين.[8]

پرسش: آيا ملائكه بر غير پيامبران هم نازل مى شوند؟

پاسخ: وحى، به معناى نزول قرآن يا كتاب آسمانى، مخصوص پيامبران است; اما وحى به معناى الهام يا به اصطلاح «ايحاء» درباره غيرپيامبران نيز صادق است. مانند آيه شريفه (وَ اَوْحَيْنا اِلى أُمِّ مُوسى) به مادر حضرت موسى ـ عليه السلام ـ وحى (الهام) كرديم.[9]

يا:

(اَلَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَنْ لا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتى كُنْتُمْ تُوعَدُون)[10]

«كسانى كه گفتند پروردگار ما خداست و در اين راه استقامت نمودند، ملائكه بر آنها نازل مى شوند و به آنها مى گويند: نترسيد و محزون نباشيد و بهشتِ موعود بر شما مبارك باد.»

همان طور كه ملاحظه مى فرماييد در آيه اول وحى يا الهام به غير پيامبر (مادر حضرت موسى ـ عليه السلام ـ) و در آيه دوم نزول ملائكه به انسانهاى مؤمن و مقاوم نسبت داده شده تا با بشارت و ايجاد روحيه اميدوارى، آنها را به راه حقى كه برگزيده اند اميدوار كنند; چه اينكه شياطين با الهام به كسانى كه با آنها سنخيّت و شباهت دارند، آنها را به انحراف از حق مى كشانند:

(اِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إلى اَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ)[11]

«شياطين به دوستان خود وحى (الهام يا وسوسه) مى كنند تا شما را از راه حق منحرف كنند.»

حتى در برخى از آيات قرآن، نزول شياطين بر انسانهاى دروغگو مطرح شده است; مانند آيه 221 و 222 سوره شعراء كه خداوند در آن مى فرمايد:

«آيا مى خواهيد به شما بگويم شياطين بر چه كسانى نازل مى شوند؟ بر انسانهاى دروغگو و گنهكار نازل مى شوند.»

بنابراين بر غير پيامبران هم ملائكه نازل مى شوند و به آنها الهام مى كنند و هم شياطين و وسوسه آنها.[12]

پرسش: فرق الهامات ملائكه با الهامات يا وسوسه هاى شيطانى بر غير پيامبران چيست؟

پاسخ: براى تشخيص اين دو، معيارهايى گفته شده كه در اينجا به دو معيار اشاره مى شود:

1ـ اگر آنچه به انسان غير پيغمبر الهام شده، با آموزه هاى دينى (قرآن و روايات) هماهنگ باشد، الهام رحمانى و ملائكه است و اگر مخالف تعاليم دينى باشد، الهام و وسوسه شيطان است.[13]

2ـ اگر آنچه الهام شده، انسان را به خدا نزديك كند رحمانى است و اگر از خدا دور كند، الهام شيطانى است.

هر ندايى كه تو را بالا كشيد

آن ندا مى دان كه از بالا رسيد

هر ندايى كه تو را حرص آورد

بانگ گرگى دان كه او مردم درد

اين بلندى نيست از روى مكان

اين بلندى هاست سوى عقل و جان[14]

نكته دهم: حرمت و جواز سحر (سوره بقره، آيه 102)

(وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطينَ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَلكِنَّ الشَّياطينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحرَ ...)

«يهود از آنچه شياطين در زمان سليمان بر مردم مى خواندند، پيروى كردند. سليمان هرگز، دست به سحر نيالود و كافر نشد; اما شياطين كافر شدند و به مردم سحر تعليم دادند ... .»

از ديدگاه اسلام، تعليم و تعلم سحر حرام است; امّا در موارد خاص، مثل ياد گرفتن و تعليم سحر براى باطل كردن آن، جايز شمرده شده است; حضرت على ـ عليه السلام ـ درباره حرمت آن مى فرمايد:

«كسى كه سحر بياموزد كم يا زياد، كافر شده و رابطه او با خداوند به كلى قطع شده است.»[15]

گاهى تعليم سحر، براى باطل كردنش لازم است تا اگر مدعى دروغگويى خواست از اين طريق مردم را اغفال كند، سحر و جادويش باطل، و دروغش فاش شود. امام صادق ـ عليه السلام ـ در اين باره مى فرمايند: «سحر را باطل كن، ولى گره جادوگرى و سحر مزن.»[16]

در آيه محل بحث، تعليم و ترويج سحر، كار كافران و شياطين دانسته شده است; اما به سبب رواج گسترده آن در جامعه و اختلال در زندگى مردم، خداوند دو فرشته به نامهاى «هاروت» و «ماروت» را به صورت انسان به زمين فرستاد، تا راه ابطال آن را به مردم ياد دهند و به اين وسيله، مردم را از شرّ جادوگران و ساحران نجات دهند; هر چند گروهى از اين تعليم و آموزش سوء استفاده كردند. براى ريشه كن نمودن سحر، چاره اى جز تعليم آن و در نهايت بيان راه باطل كردن آن وجود نداشت.

پرسش: سحر چيست و با معجزه چه فرقى دارد؟

پاسخ: سحر در لغت به معناى خدعه و نيرنگ و تردستى و خيالات و كمك خواستن از شياطين است.[17] با بررسى حدود 63 آيه درباره سحر و مشتقات آن كه در قرآن آمده است، به اين نتيجه مى رسيم كه: سحر از منظر قرآن، اوهام و خيالات است كه حقيقتى ندارد; مانند اين آيه:

(يُخَيَّلُ إلَيْهِمْ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى)[18]

«يعنى بر اثر سحر كارى كردند كه مردم خيال مى كردند آن ريسمانها حركت مى كنند.»

آيه 116 از سوره اعراف به گوشه ديگرى از داستان رويارويى ساحران فرعون با حضرت موسى ـ عليه السلام ـ اشاره مى كند و مى فرمايد:

(سَحَرُوا أَعْيُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ)

«وقتى ساحران فرعون ريسمانها را انداختند، چشمهاى مردم را سحر و آنها را وحشت زده كردند.»

علامه طباطبايى ـ رحمة الله عليه ـ بر اين باور است كه در اين گونه موارد، ساحر به دليل قدرت يا تمرينى كه دارد، در قوه خيال طرف مقابل تأثير مى گذارد.[19] به عبارت ديگر، سحر فقط داراى اثر روانى بر مخاطب است;[20] نه اينكه در عالم خارج اثرى داشته باشد; اما معجزه واقعاً در عالم خارج اثر مى گذارد; مثلاً آن زمانى كه به معجزه امام مجتبى ـ عليه السلام ـ درخت خشك، خرما داد، همه از آن خوردند، نه اينكه خيال خرما و اثر روانى خوردن به وجود آمده باشد.

پرسش: چگونه ممكن است در چند لحظه درخت خشك خرماى تازه بدهد؟ پس زمان لازم براى رسيدن ميوه و آب و ساير شرايط چه مى شود؟

پاسخ: همان طور كه آب و خاك و گذشت زمان اين قدرت را دارد كه به اذن الهى اين درخت خشك را تبديل به درخت تازه كند تا ميوه از آن برويد، در اين گونه موارد (معجزات) همه اين عوامل بر اثر اراده معصوم ـ عليه السلام ـ به اذن الهى، در يك لحظه پديد مى آيد و اثر مى بخشد. راستى مگر اراده معصوم ـ عليه السلام ـ از آب و خاك و زمان كمتر است؟! در حالى كه امام روح نظام هستى است و همه جهان به اراده معصوم ـ عليه السلام ـ اداره مى شود.

به سخن ارزشمند حضرت علامه حسن زاده آملى ـ دام عزه العالى ـ در اين زمينه توجه كنيد:

«ماده كائنات در تحت اراده انسان كامل قرار مى گيرد و موجودات عالم چنان در اطاعت او خواهند بود كه اعضا و جوارح ما در اطاعت و اختيار ما مى باشند.»[21]

نكته يازدهم: تجسم اعمال و جاودانگى آنها (سوره بقره، آيه 110)

(وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ ما تُقدِّمُوا لاَِنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْر تَجِدُوهُ عِنْدَاللّهِ إِنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ)

«نماز را برپا داريد و زكات بدهيد (و با اين دو، جسم و روح خود و اجتماعتان را نيرومند سازيد و بدانيد) هر كار خيرى كه براى خود از پيش مى فرستيد در سراى آخرت آن را نزد خداوند خواهيد ديد، و بدانيد خداوند به اعمال شما آگاه است.»

يكى از مطالب مهم اخلاقى ـ اعتقادى، مسئله تجسم اعمال است; يعنى همه اعمال ما در اين عالم، خوب يا بد، داراى باطنى است كه آن باطن فرداى قيامت كه به تعبير قرآن (يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِر)[22] است، مجسم خواهد شد و آنها را خواهيم ديد; بلكه اين اعمال سازنده باطن ماست و ما هم اكنون با علم و عملمان، مشغول ساختن باطن خويش هستيم و حشر فرداى قيامت ما با همان حقايقى است كه در اين دنيا مى سازيم.[23]

آيه محل بحث نيز به آن تصريح مى كند; همان طور كه در آيه 10 سوره نساء نيز آمده است: «كسانى كه اموال يتيمان را از روى ظلم و ستم مى خورند، يقيناً آتش مى خورند.»

روايات در باب تجسم اعمال فراوان است; البته در روايات تمثل آمده است نه تجسم;[24] اما منظور از تجسم، جسم برزخى يا قيامتى است، نه جسم دنيوى و مادى.[25]

پرسش: كدام يك از اعمال انسان در قيامت مجسم خواهد شد، همه اعمال يا بعضى از آنها؟

پاسخ: اعمالى در قيامت متمثل يا مجسم خواهد شد كه در انسانها به صورت صفت دائمى درآمده باشد يا به اصطلاح، ملكه[26] شده باشد; اما اگر انسان خطايى مرتكب شد و بى درنگ يا پس از پى بردن به اشتباهش توبه كرد، اين عمل به صورت باطنى اش متمثل نمى شود; بلكه اگر بر آن اصرار داشته باشد و توبه مقبول نكند، حشر انسان با همان صفت خواهد بود.

در روايات آمده است: «اگر مرتكب گناه شديد، زود توبه كنيد»، يا در حديثى آمده است: «خوشا به حال بنده اى كه اگر خداى ناخواسته گناهى مرتكب شد، بى درنگ توبه كند.» شايد فلسفه اين مسئله همين نكته باشد كه انسان قبل از اينكه گناه به صورت ملكه و ماندگار درآيد، توبه كند تا اثر منفى آن در قيامت باقى نماند.

مولوى مى گويد:

سيرتى كان در وجودت غالب است

هم بر آن تصوير حشرت واجب است[27]

در شعر ديگرى آمده است:

فردا كه جزاى شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

در حُسن صفت كوش كه در روز جزا

حشر تو به صورت صفت خواهد بود

بنابراين اگر انسانى در دنيا با صفت زشت دروغ و فريب، انس گرفت، در قيامت به صورت روباه وارد محشر مى شود; اگر فردى صفت پليد سخن چينى بر او حاكم شد، در قيامت به صورت ميمون محشور خواهد شد; اگر كسى صفت ناپسند غرور بر او غالب شد، در روز حشر به صورت مورچه وارد محشر مى شود تا زير پاى مردم لگدمال شود و غرور كاذبش از بين برود; اگر انسانى تمامى تلاش خود را براى شهوت مصروف بدارد و شهوت پرست شود، روز قيامت به صورت خوك محشور خواهد شد; اما تكان دهنده و عبرت آموز آن كه او در قيامت هم انسان است و هم خوك; نه اينكه مسخ شده باشد و تبديل به خوك شده باشد. اگر مسخ مى شد، ديگر عذابى نمى ديد; چون همان قدر كه انسان از انسان بودنش لذت مى برد، خوك هم از خوك بودنش و هر حيوانى از حيوان بودن خود، لذت مى برد; بلكه صورتش مثلاً صورت انسانى است، اما ساير اعضاى بدنش، مثل حيوان است.

حالا مجسم كنيد انسانى كه خداى ناخواسته داراى چندين صفت زشت مثل دروغگويى، سخن چينى و شهوت پرستى بوده است، در فرداى قيامت چگونه خواهد بود؟!

او انسانى خواهد بود كه صورتش، صورت انسان، گوشش، گوش روباه، دست و پاى او دست و پاى ميمون، و شكم و ساير بدنش مانند خوك است; و اين عذاب وقتى بيشتر مى شود كه خودش هم مى داند فلان انسان است و ديگران هم او را مى شناسند و با همان قيافه وارد محشر مى شود و در حضور پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و ائمه ـ عليهم السلام ـ و حضرت زهرا ـ سلام الله عليها ـ حاضر مى شود. اينجاست كه معناى اين روايت روشن مى شود:

«فرداى قيامت بعضى از انسانها به صورت حيواناتى وارد محشر مى شوند كه بوزينه ها خيلى از آنها زيباترند.»

كسانى كه چشم باطنى، اعم از چشم برزخى[28] يا چشم قيامتى[29] دارند، در همين دنيا مى توانند باطن ديگران را ببينند، و حتى اگر بخواهند به ديگران نيز نشان دهند; اما آنها مظهر ستارالعيوبى الهى اند و آنچه ديده اند و مى بينند، افشا نمى كنند; چه اين كه:

هر كه را اسرار حق آموختند

مهر كردند و دهانش دوختند

بر لبش قفل است و در دل رازها

لب خموش و دل پر از آوازها

عارفان كه جام حق نوشيده اند

رازها دانسته و پوشيده اند[30]

آنها گاهى به دليل بعضى مصالح، گوشه اى از اين حقايق را به ديگران نشان مى دهند; مثل آنچه از امام صادق ـ عليه السلام ـ درباره ابوبصير نقل شده است كه حضرت، با هدف استحكام بخشيدن به عقايد حق ايشان درباره امامت براى چند لحظه، چشم برزخى او را باز كرد.

ابوبصير مى گويد:

«به خدا قسم اكثر آن افراد را به صورت سگ و خوك و ميمون ديدم. پرسيدم اينها چه كسانى اند؟ امام صادق ـ عليه السلام ـ فرمود: اينها مخالفان ما هستند.»

نيز ابوبصير مى گويد: امام صادق ـ عليه السلام ـ به من فرمود:

«اگر دوست دارى به همين حالت باقى بمانى، حسابت با خودت و اگر بخواهى به حالت اول برگردى و من بهشت را براى تو ضمانت مى كنم.» گفتم: «نمى خواهم اين خلق و مردم واژگونه را ببينم. بهشت برايم بهتر است و آن را با چيزى عوض نمى كنم. امام صادق ـ عليه السلام ـ دستش را به چشمم ماليد، به حالت اول برگشت.»[31]

اين مسئله، مختص معصومان ـ عليهم السلام ـ نيست. ساير انسانهاى وارسته و متقى نيز مى توانند به اذن خداوند چنين قدرتى داشته باشند. در اين زمينه، داستانهاى فراوانى در كتابها نوشته شده است; مانند آنچه درباره حاج شيخ حسن على نخودكى اصفهانى در كتاب «نشان از بى نشانها» آمده است. از بين قضاياى فراوان، هر چند آنچه در اين كتاب آمده، از فضل ايشان، يك صدم بيشتر نمى باشد، به ذكر يك مورد بسنده مى كنيم.[32]

«يكى از اهل علم نقل مى كرد: در خدمت جناب شيخ به قبرستانى براى فاتحه رفتيم. حاج شيخ به من فرمودند: گوش كن از اين قبر چه صدايى مى شنوى. بر اثر توجه ايشان شنيدم كه از آن قبر صدايى مى آيد: "خيار سبز است كاكل به سر است" بعد به قبر ديگرى اشاره كردند. شنيدم مى گفت: "لا اله الا اللّه" فرمودند: صاحب قبر اول بقال بود و هنوز با اينكه چند سال است از فوت او مى گذرد خيال مى كند زنده و مشغول فروش خيار است و دومى مردى بود اهل دل و ذكر. در آن عالم هم مشغول ذكر حق است.»[33]

نكته دوازدهم: چرا نماز را به سوى قبله مى خوانيم؟! (سوره بقره، آيه 115)

(وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ واسِعٌ عَليمٌ)

«شرق و غرب عالم از آن خداست. پس به هر طرف رو كنيد، خداوند آنجاست، و بدانيد خداوند بى نياز و داناست.»

مى دانيم خداوند مادى نيست تا مكان خاصى داشته باشد. در همه مكانها حاضر است: (فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) بلكه با همه اشياء است: (مَعَ كُلِّ شَىء لا بِمُقارَنَةِ); «همراه همه اشياء است، نه اينكه قرين آنها و هم عرض آنان باشد.»[34]

اين همراه بودن خداوند دو ويژگى دارد:

1ـ در گستره اى وسيع، به گونه اى كه هيچ گوشه اى از عالم نيست كه خداوند در آنجا نباشد (واسعٌ);

2ـ نسبت به همه موجودات، علم دارد و آنها را مى بيند: (اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّهَ يَرى); «مگر انسان نمى داند كه خداوند او را مى بيند.»[35]

حضرت امام خمينى ـ رحمة الله عليه ـ فرمود: «عالم محضر خداست، در محضر خدا معصيت نكنيد.»

خداوند به افكار و نيات انسان نيز آگاه است (عليمٌ); در دعاى كميل مى خوانيم:

«خدايا ملائكه را موكل من قرار دادى كه اعمال مرا بنويسند و خود نيز آنچه آنها نمى بينند (نيات) بر آن آگاهى; اما با رحمت و بزرگوارى ات آنها را پنهان نگه داشتى و با فضل و احسانت آنها را پوشاندى.»[36]

پرسش: اگر خداوند در همه جا هست، چرا نماز را بايد رو به قبله (كعبه) بخوانيم؟!

پاسخ: احكام الهى اسلام داراى علل و فلسفه هاى فراوانى است; چون خداوند كه عليم و آگاه و داناست آن را بيان كرده است. به چند علت آن اشاره مى شود; البته با توجه به اين نكته كه همه اينها فلسفه و حكمت است نه علت تام آنها:

1ـ ما انسانها مادى هستيم و به ناچار، در وقت نماز، بايد رو به يك طرف باشيم; و كجا از كعبه بهتر كه مظهر توحيد الهى است؟ آن هم با پيشينه توحيدى طولانى اش از زمان حضرت ابراهيم ـ عليه السلام ـ بلكه حضرت آدم ـ عليه السلام ـ تا به امروز;[37]

2ـ قبله واحد، سبب انسجام و هماهنگى در انجام دادن عبادات و اعمال مى شود. تصور كنيد در وقت نماز در يك مسجد، اگر هر كس به طرفى نماز بخواند چقدر ناپسند خواهد بود و فرق آن با اين هماهنگى و زيبايى فعلى چقدر است؟![38]

3ـ انسجام و هماهنگى ظاهرى، سبب اتحاد و پيوند دلها و آرمانها مى شود;[39]

4ـ براى تحقق دين واحد و حكومت واحد جهانى، دست كم سه عامل وحدت بخش لازم است:

الف ـ مكتب واحد كه قرآن عهده دار آن است;

ب ـ رهبر و پيام آور واحد كه پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ اين نقش را ايفا مى فرمايند;

ج ـ وحدت در اعمال و كارها كه قبله محور آن است، نماز، دعا، حج و ... بر محور آن انجام مى شود. از اين رو، وجود كعبه به عنوان قبله گاه، از ضروريات دين است.

نكته سيزدهم: تلاش بى حاصل (سوره بقره، آيه 120)

(وَ لَنْ تَرْضى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لا النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدى وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوائَهُمْ بَعْدَ الَّذى جائَكَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَكَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلىٍّ وَ لا نَصير)

«اى پيامبر، هرگز يهوديان و مسيحيان از تو راضى نخواهند شد، مگر اينكه به طور كامل تسليم خواسته هاى نامشروع، و دين تحريف شده آنها شوى; و اگر از هوا و هوسهاى آنها پيروى كنى، بعد از آنكه آگاه شده اى، هيچ سرپرست و ياورى از سوى خدا براى تو نخواهد بود.»

آيه فوق به صراحت، به ساختارشناسى يهود و نصارى پرداخته، مى فرمايد: كسانى كه به دنبال خشنود كردن يهود و نصارى هستند، بدانند تلاش آنان، بى حاصل است; چون آنها وقتى از پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و مسلمانان خشنود مى شوند كه:

1ـ پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ يهودى يا مسيحى شود;

2ـ پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ از دين تحريف شده آنها اطاعت كند;

3ـ پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ تسليم خواسته هاى نفسانى و اميال شيطانى آنها شود.

يهوديان نژادپرست و خودخواه كه از ديدگاه قرآن، از بزرگ ترين دشمنان اسلام به شمار مى آيند[40] و مسيحيان مغرور و جاهل، به يهودى و مسيحى شدن مسلمانان قانع نمى شوند; بلكه در اين خواب و خيال اند كه رهبران جامعه اسلامى (پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و ائمه ـ عليهم السلام ـ و در اين زمان، رهبر جامعه اسلامى) يهودى يا مسيحى شوند، و اين خود، هشدارى است جاودان و ماندگار، به رهبران جامعه اسلامى و مردم مسلمان كه هيچ گاه به فكر راضى كردن يهوديان و مسيحيان نباشند.

نماد يهوديت معاند و نژادپرست در امروز، صهيونيزم بين المللى و تجلى مسيحيت مغرور و پرفريب، امريكاى غارتگر است.

يكى از مسئولان بلندپايه كشور مى گفت:

«به مناسبتى در منزل مقام معظم رهبرى بوديم. معظم له وضو گرفته بودند و داشتند وارد اتاق مى شدند. هنوز آب وضو از دستان ايشان بر زمين مى چكيد. پيش از اينكه حوله را بردارند و دستان مبارك را خشك كنند، فرمودند: آنهايى كه به ما مى گويند، چرا اين قدر به امريكا مى توپيد، قدرى كوتاه بياييد! از آنها بپرسيد: چقدر ما كوتاه بياييم، امريكا دست بر مى دارد؟!

اگر ما چيزى نگفتيم او راضى مى شود؟! آيا نمى خواهد به نفع او چيزى بگوييم؟!

اگر به نفع او چيزى گفتيم كار تمام است؟ آيا نمى خواهد عملاً در خط او باشيم؟!

قصه همين جا تمام مى شود؟ آيا از ما نمى خواهد گذشته را جبران كنيم؟!

و سرانجام آيا نمى خواهد ايران دوباره مثل زمان رژيم سابق جزيره امن امريكا باشد؟!

و اين يعنى دست از همه آرمانها برداشتن و همه زحمات امام راحل ـ رحمة الله عليه ـ و شهدا را به هدر دادن، همه تلاشها و زندان و شكنجه شدن و تبعيد رفتن و غيره را بى ثمر كردن و در يك كلام سر تا پا امريكايى شدن. تكليف ما را قرآن مشخص فرموده است: (لَنْ تَرضى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لا النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ...) لذا حفظ خط مقدم از همه مهم تر، و مرگ بر اسرائيل و آمريكا از همه شعارها واجب تر است.»

قرآن در همين آيه، حاصل اين تلاش بى حاصل را چند چيز دانسته است:

1ـ دورى از هدايت الهى و پيروى از هواهاى نفسانى آنان (اتبعت اهوائهم);

2ـ از دست دادن ولايت و دوستى الهى (مالك من اللّه من ولى);

3ـ از دست دادن نصرت و يارى خداوند (... ولا نصير).

نكته چهاردهم: امامت در قرآن (سوره بقره، آيه 124)

(وَ اِذا ابْتَلى إبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِمات فَأَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّى جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِيَّتى، قالَ لا يَنالُ عَهْدى الظّالِمينَ)

«به خاطر آور هنگامى كه خداوند ابراهيم را با وسايل گوناگون آزمود و او به خوبى از عهده آزمايش برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. ابراهيم گفت: از دودمانم نيز امامانى قرار بده. خداوند فرمود: پيمان من (مقام امامت) به ستمكاران نمى رسد.»

آنچه از مجموعه تعاليم اسلام بر مى آيد، برترى مقام امامت بر رسالت و نبوت است; چون:

1ـ مقام نبوت، دريافت وحى از خداوند و ابلاغ آن به ديگران است. بنابراين نبى كسى است كه وحى بر او نازل مى شود و آنچه به وسيله وحى دريافت مى دارد، چنانچه از او بخواهند، در اختيار ديگران مى گذارد;

2ـ مقام رسالت، يعنى مقام تبليغ و نشر احكام خداوند و تربيت نفوس از طريق تعليم. بنابراين رسول، كسى است كه موظف است در تمام حوزه مأموريت خود به تلاش و كوشش برخيزد و از هر وسيله اى براى دعوت مردم به سوى خداوند و ابلاغ آن استفاده كند;[41]

3ـ مقام امامت، يعنى رهبرى و پيشوايى و زمامدارى خلق و در واقع امام، كسى است كه با تشكيل حكومت الهى و به دست آوردن قدرتهاى لازم، سعى مى كند احكام خداوند، اجرا و عملى شود; به بيان ديگر، وظيفه امام اجراى دستورهاى الهى است، در حالى كه وظيفه رسول، ابلاغ دستورهاى الهى است; يعنى رسول، ارائه طريق مى كند و وظيفه امام، ايصال و رساندن به مطلوب است.[42]

پرسش: بنابر اين كه مقام امامت از مقام رسالت و نبوت بالاتر باشد، آيا ائمه ـ عليهم السلام ـ از پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ و ساير پيامبران الهى بالاترند؟!

پاسخ: بسيارى از پيامبران الهى، مثل پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ داراى هر سه مقام بوده اند; يعنى هم وحى را دريافت مى كردند و نبى بودند و هم فرمانهاى الهى را تبليغ مى كردند و رسول بودند و هم از طريق ايجاد حكومت الهى، آنها را اجرا مى كردند و هم از طريق باطنى، نفوس را تربيت مى كردند و امام بودند.

بنابراين ائمه ـ عليهم السلام ـ از پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ بالاتر نيستند; چون آن حضرت داراى هر سه مقام است و اهل بيت ـ عليهم السلام ـ فقط مقام امامت را دارا هستند.

اما امامان ما از ساير پيامبران ـ حتى آنها كه داراى هر سه مقام اند ـ بالاترند; چون:

1ـ امامان ما، امتياز نبوت و رسالت را ندارند; اما الزاماً داشتن يك ويژگى نشان برترى نمى باشد; مثلاً بلال ويژگى و امتياز اذان گو بودن براى پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ را داشت كه حضرت على ـ عليه السلام ـ آن را نداشت. آيا اين نشانه برترى بلال بر حضرت على ـ عليه السلام ـ است؟!

2ـ در مقام امامت، ائمه ـ عليهم السلام ـ با ساير پيامبران، غير از حضرت رسول خاتم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ شريك اند; چون امامت، داراى مراتب گوناگونى است; مثل نور كه داراى درجات گوناگونى است و شامل نور شمع و نور خورشيد و ... مى شود; اما درجات و آثار نورها مختلف است.

در اينجا هم، مرتبه امامت ائمه ـ عليهم السلام ـ مرحله كامل ترى از امامت ـ در مقايسه با ساير پيامبران پيشين ـ است و همين امر، سبب برترى مقام آن امامان بر حق شده است; يعنى امامان ما، مجمع الفضائل پيامبران پيشين اند; از اين رو در روايات فراوانى از پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نقل شده است:

«كسى كه بخواهد به علم آدم، فهم نوح، زهد يحيى، شجاعت موسى، خُلّت و دوستى ابراهيم و صبر ايوب نگاه كند، به على بن ابى طالب بنگرد.»[43]

ما مى دانيم كه هر مقامى براى يكى از ائمه ـ عليهم السلام ـ ثابت شود، براى بقيه هم ثابت مى شود; چون در روايات درباره آنان آمده است: «كُلُّهُمْ نُورٌ واحِدٌ.» پس، اگرچه در ظاهر آنها تفاوتهاى مختصرى، آن هم به سبب شرايط و اقتضائات زمان با هم دارند، در حقيقت همگى آنها، داراى همه فضايل و كمالات هستند; اما ظهور و بروز آن فضيلتها، با توجه به شرايط، با هم فرق دارد.[44]

پس، امامت به معناى هدايت و رساندن اختيارى جامعه به مطلوب و مقصود است; اما نبوت و رسالت، تنها ابلاغ و رساندن پيام است.

علامه طباطبايى ـ رحمة الله عليه ـ مى گويد:

«امام كسى است كه با نيروى باطنى و ملكوتى (ولايت) مردم را به مقصد مى رساند و اين، غير از راهنمايى است كه وظيفه نبى و رسول و هر مؤمنى است.»[45]

آيه درباره حضرت ابراهيم ـ عليه السلام ـ است. آيه، مقام امامت را براى ابراهيم ـ عليه السلام ـ پس از آزمايشها و امتحانهاى سنگين، و سربلندى آن حضرت از همه آنها، اثبات مى كند.

اين آزمايشها عبارت بودند از:

1ـ دستور قربانى كردن فرزند;

2ـ قرار دادن زن و فرزند در سرزمينى خشك و بى گياه;

3ـ مهاجرت از سرزمين بت پرستان;

4ـ شكستن بتها;

5ـ قرار گرفتن در دل آتش و ... .[46]

هر يك از آنها، آزمايشى سنگين و مشكل بود و آن حضرت با نيروى ايمان خود از عهده همه آنها برآمد. طبق روايتى از امام صادق ـ عليه السلام ـ حضرت ابراهيم، پس از اين مقامات، به مقام امامت نائل آمد:

1ـ مقام عبوديت;

2ـ مقام نبوت;

3ـ مقام رسالت;

4ـ مقام خلّت (دوستى);

5ـ مقام امامت.[47]

حضرت ابراهيم ـ عليه السلام ـ پس از رسيدن به اين مقام، از خداوند مى پرسد كه آيا مقام امامت، مخصوص خود اوست يا نوادگان و ذريه اش نيز اين مقام را خواهند داشت. خداوند مى فرمايد: اين سمت مخصوص پاكان و مردان خداست; بنابراين كسانى كه در تمامى عمرشان، حتى يك بار، مرتكب ظلم و گناه و معصيتى شده باشند، شايسته اين مقام الهى نيستند; و چه گناهى بالاتر از شرك؟ از اين رو اگر كسى، در همه عمرش حتى لحظه اى مشرك باشد، و پس از مدت كوتاهى توبه كند، صلاحيت رسيدن به اين مقام را ندارد.[48]

خلاصه مطالب اين نكته:

1ـ امامت از رسالت و نبوت بالاتر است و بعضى از پيامبران هر سه مقام را دارند;

2ـ امامت، ولايت و هدايت ملكوتى امت است;

3ـ امامت پس از آزمايشهاى الهى و سربلندى در آنها حاصل مى شود;

4ـ امامت مخصوص صالحان و نيكان است و امام بايد معصوم باشد;

5ـ غيرمعصوم لياقت امامت را ندارد;

6ـ امامت مقام الهى است نه انتخاب مردمى.

پى نوشت :

[1]- مثنوى معنوى، ج 1، ص 451.

[2]- چون روح داراى مراتب مختلفى است: مرتبه مادى يا روح نباتى، مرتبه نيمه مادى يا مثالى و برزخى يا روح حيوانى، مرتبه مجرد يا روح انسانى، مرتبه فوق تجرد يا روح انسان كامل. سرح العيون، ص 674; ارمغان آسمان، ص 352، 450; انسان در عرف عرفان، ص 100.

[3]- الميزان، ج 15، ص 346.

[4]- بحارالانوار، ج 18، ص 267، ح 29.

[5]- فصوص الحكم، علامه حسن زاده آملى، ص 370.

[6]- بحارالانوار، ج 18، ص 269، ح 30.

[7]- تفسير صافى، ج 5، ص 91.

[8]- تفسير صافى، ج 5، ص 85.

[9]- سوره قصص (28) آيه 7.

[10]- سوره فصلت (41) آيه 30.

[11]- سوره انعام (6) آيه 121.

[12]- راهنماشناسى، محمدتقى مصباح يزدى، ص 19 و 20.

[13]- تفسير موضوعى قرآن كريم، عبدالله جوادى آملى، ج 13، ص 114.

[14]- مثنوى معنوى، ج 1، ص 354.

[15]- وسائل الشيعه، ج 17، ص 148، ح 7.

[16]- همان، ص 146، ح 1.

[17]- مفردات راغب; المنجد.

[18]- سوره طه (20) آيه 66.

[19]- الميزان، ج 1، ص 246.

[20]- تفسير نمونه، ج 1، ص 267.

[21]- توضيح اين بحث را در مقاله «حسين ـ عليه السلام ـ هسته هستى» اثر نگارنده بخوانيد; فصلنامه فرهنگ جهاد، شماره 28.

[22]- سوره الطارق (86) آيه 9.

[23]- سرح العيون، علامه حسن زاده آملى، عين 61; صراط سلوك، ص 3.

[24]- اتحاد عاقل به معقول، علامه حسن زاده آملى، ص 391.

[25]- انسان در عرف عرفان، علامه حسن زاده، ص 58.

[26]- ملكه در اصطلاح فلسفه، به معناى صفات راسخى است كه بر اثر تكرار اعمال در جانِ انسان پديد مى آيد; نهاية الحكمة، ص 112; صراط سلوك، ص 113 و 154.

[27]- مثنوى معنوى، ج 1، ص 323.

[28]- چشم برزخى به چشم باطنى كه قادر است عالم برزخ را كه پس از مرگ آغاز مى شود هم اكنون ببيند، گفته مى شود كه معصومان آن را دارا هستند و غيرمعصومان ممكن است داشته باشند.

[29]- چشم قيامتى، به چشم باطنى گفته مى شود كه قادر است عالم قيامت را كه پس از عالم برزخ است، هم اكنون ببيند، كه اين ويژه معصومان ـ عليهم السلام ـ است.

[30]- مثنوى معنوى، ج 3، ص 143.

[31]- بحارالانوار، ج 27، ص 30، ح 3.

[32]- فرزند ايشان در مقدمه كتاب فوق مى نويسد: «به خاطر دارم وقتى يكى از شاگردان پدرم، پس از وفات وى، درصدد برآمد كه شمه اى از كرامات استاد خويش را كه خود به چشم ديده بود، جمع آورى و تدوين كند، پس از چندى پدرم در عالم رؤيا به او فرمود: اين چيست كه مى نويسى؟ پاسخ داد كه برخى از كرامات شما است، فرمود: از اين كار دست بدار كه من در حيات خود، صد يك آنچه را كه از مواهب الهى و الطاف پيشوايان دين ارزانى ام شده بود، ظاهر نساختم.» نشان از بى نشانها، ج 1، ص 10.

[33]- نشان از بى نشانها، ج 1، ص 103.

[34]- نهج البلاغه، محمد دشتى، خ 1، ص 7.

[35]- سوره علق (96) آيه 14.

[36]- «وَ كُلَّ سَيئة أَمَرْتَ بِاِثْباتِهَا الْكِرامَ الْكاتِبينَ الَّذينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما يَكُونُ مِنّى وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَىَّ مَعَ جَوارِحى وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقيبَ عَلَىَّ مِنْ وَرائِهِمْ وَ الشّاهِدَ لِما خَفِىَ عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ.» مفاتيح الجنان، ص 118.

[37]- خانه كعبه را حضرت آدم ـ عليه السلام ـ ساخت و در زمان حضرت ابراهيم ـ عليه السلام ـ تجديد بنا شد. در قرآن آيات 127 سوره بقره، 37 سوره ابراهيم، 96 سوره آل عمران و روايات فراوانى از جمله خطبه 192 نهج البلاغه بر آن دلالت مى كند.

[38]- پاسخ ما به مشكلات جوانان، شهيد هاشمى نژاد، ص 201.

[39]- الميزان، ج 1، ص 320.

[40]- (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذينَ آمَنُوا الْيَهُود); «به يقين بدترين دشمن مؤمنان را يهود خواهى يافت.» سوره مائده (5) آيه 82.

[41]- راهنماشناسى، ص 14 ـ 18.

[42]- تفسير نمونه، ج 1، ص 318 و 319.

[43]- بحارالانوار، ج 39، ص 38 و 39.

[44]- فروغ شهادت، ص 39 و 40.

[45]- الميزان، ج 1، ص 275.

[46]- تفسير نمونه، ج 1، ص 316.

[47]- بحارالانوار، ج 12، ص 13، ح 37.

[48]- الميزان، ج 1، ص 277.